جلسه 620

دوشنبه 02/03/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که بنابر مسلک مرحوم آقای خوئی که استصحاب قائم مقام قطع موضوعی می شود به لحاظ جواز إخبار به واقع، یعنی استصحاب می کنیم که زید از خانه بیرون نیامده خبر می دهیم و قسم می خوریم که زید هنوز در خانه است. این جائز است. مرحوم آقای خوئی این مطلب را که فرموده است ما عرض کردیم لازمه اش این است که در مواردی که ما علم اجمالی داریم به مخالفة احد الاصلین للواقع، ایشان دیگر نتوانند اصل جاری کنند. با اینکه ایشان صریحا گفته اند علم اجمالی به مخالفت احد الاستصحابین مهم نیست، تا ترخیص در مخالفت قطعیه تکلیف معلوم بالاجمال پیش نیاید مسأله ای نیست. استصحاب می کنیم نجاست این اناء را، استصحاب می کنیم نجاست آن اناء را ولو علم اجمالی داریم یکی از این دو پاک شده است، مشکلی نیست، چون ترخیص در مخالفت قطعیه تکلیف لازم نمی آید. احدهما پاک و طاهر است، تکلیف نمی آورد طهارت احد الانائین.

یک محذور دیگری هم گاهی پیش می آید وآن مناقضه در مؤدی است در توارد حالتین. استصحاب طهارت و نجاست نسبت به شیء در توارد حالتین که یک زمانی پاک بود و یک زمانی نجس بود شک داریم در متقدم و متأخر، استصحاب طهارت و استصحاب نجاست مشکل مناقضه در مؤدی دارند.

پس مشکل یا ترخیص در مخالفت قطعیه است نسبت به تکلیف معلوم بالاجمال، ویا مناقضه در مؤدی. صرف علم اجمالی مشکل از نیست در اصول.

می گوئیم با این مبنای قیام استصحاب مقام قطع موضوعی در جواز إخبار کار مشکل می شود. چون در همین مثال استصحاب نجاست انائین، خب من خبر می دهم می گویم این اناء اول شسته نشده، آن اناء دوم شسته نشده، در حالی که می دانم یکی از این دو خبر کذب است.

در جواب گفته شد که استصحاب که آمد می گوید تو عالمی تعبدا به عدم غسل این اناء، وواقعا اخبار جائز است به عدم غسل هذا الاناء. جواز ظاهری نیست، جواز واقعی اخبار، انت عالم بعدم غسل هذا الاناء فیجوز لک الاخبار به واقعا. انت عالم بعدم غسل ذلک الاناء فیجوز لک الاخبار به واقعا. چه محذوری دارد؟

در جواب گفتیم این مشتمل بر تهافت عرفی است، عرف تحمل نمی کند که جائز باشد ما بگوئیم این اناء شسته نشده، آن اناء دوم هم شسته نشده، احدهما شسته شده است، وجالب این است که به ما اجازه نمی دهند که همزمان بگوئیم این دو اناء شسته نشده است. می گویند هذا کذب محرم خبر واحد دادی به خلاف واقع. عرفی نیست. این باعث می شود علم پیدا کنیم که جواز اخبار در این دو مورد هر دو جعل نشده است. علم به کذب جعل احد الجوازین لاخبار پیدا می کنیم. علم پیدا می کنیم یا این جواز إخبار در این مورد اول جعل نشده است یا در مورد دوم. یا جواز إخبار به لحاظ عدم غسل اناء اول جعل نشده یا جواز إخبار به لحاظ عدم غسل اناء ثانی. چون یلزم من جواز الإخبار فیهما معا التهافت العرفی.

البته در این مثال نجاست این دو اناء، چون امتیازی بین این دو اناء نیست، پس یقین پیدا می کنیم که یا استصحاب در هیچکدام جعل نشده است، یا اگر جعل شده است در هر دو جعل شده است نه به لحاظ جواز إخبار، بلکه به لحاظ حکم به نجاست ملاقی. چرا؟ برای اینکه استصحاب بیاید بگوید در هر دو جواز إخبار هست به عدم غسل، که گفتیم تهافت عرفی است ما هم قبول کردیم. و اگر فقط استصحاب در اناء اول جاری بشود در اناء دوم جاری نشود، این ترجیح بلامرجح است و قبیح است. اصلا عرفی نیست. این اناء او لچه امتیازی بر اناء دوم دارد که اناء اول استصحاب نجاست داشته باشد ولی اناء دوم نداشته باشد؟ حالا اگر یک مرجحی فرض می شد حرفی نبود، اگر هیچ مرجح عرفی ای فرض نشود طبعا ما علم تفصیلی پیدا می کنیم که در هیچکدام از این دو اناء جواز إخبار نداریم. در هر دو نداریم، در احدهمای دون الاخبر ترجیح بلامرجح است وعرفی نیست، پس نتیجه می گیریم در هیچکدام جواز إخبار نداریم. آنوقت استصحاب نجاست به لحاظ حکم به نجاست ملاقی جاری می شود. چون مشکلی نداشتیم، تازه می شویم مثل آنهایی که قائل به عدم قیام استصحاب مقام قطع موضوعی در جواز إخبارند که مشکلی نداشتند. اما احتمال عرفی نیست که شارع بیاید بگوید هر کدام را که انتخاب کردی استصحاب نجاست دارد و جواز إخبار. این احتمال عرفی نیست. وانگهی من هیچکدام را انتخاب نمی کنم. پرسید اگر کلاغ به چاه افتاد چند دلو باید کشید؟ گفت کلاغ به چاه نمی افتد. شما می گوئی اگر یکی را انتخاب کردی او استصحاب نجاست دارد، برفرض احتمال شما معقول باشد اما من انتخاب نمی کنم هیچکدام را برای جریان استصحاب نجاست، مهم نیست.

مشکل در آنجایی است که احتمال مزیت درهر کدام می دهیم. مثل چی؟ مثل همان مثال استصحاب حدث و استصحاب طهارت برای کسی که وضوء گرفت به مایع مردد بین ماء و نبیذ مسکر که نجس هست. استصحاب می گوید انت محدث. از آن طرف استصحاب می گوید جسدک طاهر من الخبث. حتی مرحوم نائینی هم این را پذیرفت، ولذا آن که در تعلیقه بحوث فرمودند که این مطالب روی مسلک مرحوم نائینی نمی آید چون مرحوم نائینی جریان دو استصحاب را برخلاف علم اجمالی قبول ندارد، نه اینطور نیست. مرحوم نائینی در مثل استصحاب نجاست الانائین قبول ندارد جریان استصحاب را، چون می گوید مفاد استصحاب در هر دو سنخ واحد است. اما در این مثالی که زدیم صریحا می گوید من قبول دارم استصحاب حدث و استصحاب طهارت از خبث را فیمن توضأ بمایع مردد بین کونه ماءا أو بولا.

در حالی که ما علم اجمالی داریم که اگر این آقا وضوء با آب گرفته، پس محدث نیست، اگر وضوء با بول گرفته پس نجس است، که محدث است و نجس هم هست، اما اینکه هم پاک و هم محدث علم اجمالی داریم به کذب احدهما. ولی احتمال می دهیم شارع استصحاب حدث را جعل کرده، استصحاب طهارت از خبث را جعل نکرده یا بالعکس، احتمالش را که می دهیم. اینجاست که مشکل پیدا می کنیم، استصحاب بقاء طهارت از خبث با استصحاب حدث به لحاظ جواز إخبار تعارض می کنند. استصحاب بقاء طهارت از خبث دو تا اثر دارد، یک اثر ترخیصی اینکه بدنت انشاءالله پاک است نیازی نیست آن را بشویی، یکی اثر جواز إخبار به طهارت جسد. تعارض می کند با استصحاب بقاء دث به لحاظ جواز إخبار. چون ما علم اجمالی پیدا کردیم که احد الاثرین جعل نشده است. جواز إخبار در استصحاب حدث جعل نشده همراه با استصحاب طهارت از خبث ولو به لحاظ آن اثر عدم وجوب غسل. چون محتمل نیست عرفا که استصحاب حدث را جاری کنند به لحاظ جواز إخبار و استصحاب طهارت از خبث را جاری کنند نه به لحاظ جواز إخبار بلکه به لحاظ آن اثر عدم وجوب غسل. اینها احتمال عرفی ندارد. خب این باعث تعارض می شود. این یک مشکل.

مشکل دوم: این است که برفرض شما این تهافت عرفی که ما هم دیروز گفتیم وهم امروز توضیح دادیم را قبول نکنید، بگوئید استصحاب حکومت دارد بر قول به غیر علم، می گوید انت عالم تعبدا فیجوز لک الاخبار واقعا. اما حکومت بر حرمت کذب که ندارد. من علم اجمالی دارم که احد الخبرین کذب است و الکذب حرام. استصحاب می گوید تو می دانی این اناء اول شسته نشده در مثال نجاست انائین، تو می دانی، پس حرمت إخبار به غیر علم نیست، اما حرمت کذب چطور؟ او که نمی گوید که این إخبار کذب نیست. آنوقت علم اجمالی داریم یکی از این دو خبر یا خبر به اینکه این اناء شسته نشده یا خبر به اینکه آن اناء دوم شسته نشده کذب محرم. آنوقت نتیجه این می شود که در همه این مثالهایی که زدیم این مشکل معارضه پیش می آید. در این فرعی که الان مطرح کردیم استصحاب طهارت از خبث جاری می کردید و استصحاب بقاء حدث، علم اجمالی داریم یا باید بدنم را بشویم اگر وضوء گرفتم با غیر نجس، ویا اگر وضوء گرفتم با آب، پس خبر دارم می دهم از بقاء حدث واقعا، این خبر من کذب محرم است.

ما یک جوابی از این اشکال داده ایم مطرح می کنم و رد می شوم:

گفتیم کذب که حرام است عرفا یک قیدی دارد، ر صدق عنوان کذب ما یک قیدی زدیم، گفتیم کسی که عالم است به یک مطلبی ولی واقعا این مطلب خلاف واقع است. عالم است که امروز روز یکشنبه است، عالم است روزهای هفته را قاطی کرده، می آید می گوید امرور روز یکشنبه است، می گوئیم آقا امروز روز دوشنبه است. درست است این خبر خبر صادقی نیست که او داد، ولی آیا به او می گویم ایها الکاذب قد کذبت ولکنک معذور؟ نه عرف می گوید این آقا دروغ نگفت، کذب خبری بود این خبر دروغ بود، اما این آقا دروغ نگفت وکذب مخبری نبود. کذب مخبری که مشمول دلیل حرمت کذب است مقید است به عدم علم. کسی که خبر خلاف واقع می دهد ولی عالم به این است که این خبر مطابق با واقع است، این کذب نیست.

خب استصحاب می آید این شرط کذب مخبری را از بین می برد. خب خبر مخالف واقع است، شما که می گوئید این اناء شسته نشده، یا این خبر مخالف واقع است یا آن خبری که می دهید که آن اناء دوم شسته نشده است، ولی شارع در هر کدام از اینها گفت انت عالم بعد غسل هذا الاناء. چه جور اگر علم وجدانی داشتی که این اناء شسته نشده خبر می دادی که این اناء شسته نشده بعد معلوم می شد این اناء شسته شده لم تکذب، استصحاب هم می گوید تو عالمی به اینکه این اناء شسته نشده حکومت پیدا می کند بر دلیل حرمت کذب.

ولی این مطلب مطلبی است که جای تأمل دارد، چون عنوان کذب عنوان بسیط است. ممکن است کسی بگوید دلیل انت عالم ظهور ندارد در حکومت بر دلیل حرمت کذب. ولی خب وقتی تحلیل بکنیم کذب را و بگوئیم دو جزء دارد: خبر مخالف واقع و عدم العلم بکونه مطابقا للواقع، خب به لحاظ این جزء دوم دلیل استصحاب حاکم است.

پس مهم همان اشکال تهافت عرفی است.

نکته ای عرض کنم: هر خبری که شما می دهید در موارد شک، مثلا نمی دانید زید از خانه بیرون آمده است یا نه، اگر بگوئید جاء زید یا بگوئید لم یجئ زید، علم اجمالی داری که یا إخبار به وجود کذب است یا إخبار به عدم. چون علم اجمالی داری دیگر. چون هر قول به غیر علمی علم اجمالی هست که یا إخبار به وجود در آن کذب است یا إخبار به عدم. آنوقت در نتیجه آن کسی که می گوید استصحاب قائم مقام قطع موضوعی می شود وجواز إخبار واقعا می آید، استصحاب می گوید هنوز زید نیامده، شما خبر می دهید که بله زید نیامده است، با اینکه علم اجمالی داری که یا إخبار به آمدن زید کذب است یا إخبار به نیامدنش، ولی این علم اجمالی منحل می شود، چون استصحاب می گوید انت عالم بعدم مجیء زید ودیگر إخبار به عدم مجیء زید واقعا حرام نیست. درست است که یا این إخبار به عدم مجیء کذب است یا إخبار به مجیء، ولکن حکومت دارد استصحاب حتی بر دلیل حرمت کذب، می گوید وقتی من می گویم تو عالمی به عدم مجیء زید، این إخبار حلال و جائز است، و کذب هم نیست، چون قوام کذب به عدم علم به این هست که خبرت مطابق با واقع هست. و من به تو می گویم که تو عالمی به اینکه خبرت به عدم مجیء زید مطابق با واقع است. این مشکل حل می شود.

والذی یسهل الخطب اینکه ما استصحاب را قائم مقام قطع موضوعی نمی دانیم حتی به لحاظ جواز إخبار. اینکه می گویم حتی به لحاظ جواز إخبار چون آقای خوئی دلیل روائی اقامه کرد بر اینکه در مورد استصحاب جائز است إخبار به واقع، که آن صحیحه معاویة بن وهب بود، ولی ما نپذیرفتیم آن دلیل روائی را.

ولذا همه آن فروع فقهیه را قبول داریم. مثلا وضوء می گیرد به مایع مردد بین الماء والبول، استصحاب حدث می گوید انت محدث، استصحاب طهارت از خبث می گوید انت طاهر.

نگوئید آقا این عرفی نیست که به یکی بگوئیم تو وضوء نداری ولی بدنت پاک است. می گوید آقا اگر با آب وضوء گرفتم که بدنم پاک است، اگر با بول وضوء گرفتم که بدنم نجس است. می گوئیم آقا این مربوط به واقع است، ما به لحاظ احکام ظاهریه آمدیم گفتیم که تو چون حالت سابقه ات حدث است فأنت محدث تعبدا، و چون حالت سابقه ات طهارت از خبث است فأنت طاهر من الخبث تعبدا، عرف احساس تهافت نمی کند. ولی آقایان سفارش کرده اند که همچنین آدمی اگر می خواهد دومرتبه وضوء بگیرد، یا برود بدنش را آب بکشدف یا برود یک ده دقیقه ای بخوابد یا حدث دیگری از او سر بزند، والا اگر همنجوری بدون غسل جسد و بدون احداث حدث اصغر بیاید دومرتبه وضوء بگیرد خب علم پیدا می کند که این وضوئش رافع حدث نیست. چرا؟ چون یا قبلا وضوء صحیح گرفت، پس این وضوء دوم رافع حدث نیست. یا وضوء قبلی اش باطل بود پس بدنش نجس است، با بدن نجس الان وضوء بگیرد که به درد نمی خورد.

ولذا آقای خوئی در کتاب فروع علم اجمالی فرموده اند این آقا باید یکی از این دو کار را انجام بدهد، یا برود بدنش را آب بکشد یا احداث حدث اصغر بکند که بعد یک وضوئی بگیرد که رافع حدث باشد.

هذا تمام الکلام فی هذا البحث.

یقع الکلام فی اخذ القطع بالحکم فی موضوع نفسه

 مرحوم علامه حلی فرمود: اینکه مصوبه می گویند احکام مختص به عالمین است این مستلزم دور است. چرا؟ برای اینکه علم به حکم توقف دارد بر وجود حکم، اگر بنا باشد وجود حکم هم توقف داشته باشد بر علم به حکم می شود دور. العلم بالحکم موقوف علی وجود الحکم، و وجود الحکم إذا کان متوقفا علی العلم بالحکم کما یقوله المصوبه فیلزم الدور.

مرحوم علامه طباطبائی داشت از خیابان رد می شد ما هم رسائل می خواندیم، رفتم گفت این اشکال علامه حلی وارد است، چون برایم قابل قبول نبود این اشکال. ایشان فرمود نه این اشکال وارد نیست و این مقدار که دور نیست. بیش از این توضیح نداد.

حالا ما توضیح می دهیم: آنی که محال هست اخذ علم مصیب در موضوع حکم است. اما اخذ مطلق قطع در موضوع حکم چرا دور باشد؟ اگر شارع بیاید بگوید إذا علمت بحرمة شرب التتن علما مصیبا فیحرم علیک شرب التتن، این محال است. چرا؟ برای اینکه توقف دارد حرمت شرب تتن بر علم مصیب. علم مصیب یعنی وجود واقع هم باید بر طبق علم باشد، یعنی واقعا هم حرمت شرب تتن باشد. وإن شئت قلت: وقتی می گویند إذا علمت علما مصیبا بحرمة شرب التتن فیحرم علیک، موضوع حرمت شرب تتن دو تا جزء پیدا می کند، یکی قطع و دیگری وجود حرمت شرب تتن. آنوقت می شود توقف حرمة شرب التتن علی حرمة شرب التن. چون وقتی علم مصیب موضوع حکم قرار گرفت یعنی این موضوع دو جزء دارد: واقعا شرب تتن حرام باشد و تو به آن قطع پیدا کنی آنوقت شرب تتن حرام است. به لحاظ آن جزء اول که وجود واقع و حرمت شرب تتن هست و فرض این است که حکم هم حرمت شرب تتن است، توقف دارد بر وجود موضوع، می شود توقف حرمت شرب تتن بر موضوعش که خود حرمت شرب تتن است. این بالاتر از دور است، در دور می گفتند الف بر ب توقف دارد و ب هم بر الف توقف دارد، فیلزم توقف الشیء علی نفسه، اما اینجا که از اول به طور صریح آمدید گفتید حرمت شرب تتن بر حرمت شرب تتن توقف دارد، چون یک جزء موضوع شد وجود واقع و وجود حکم، چس وجود حکم بر وجود حکم توقف دارد مستقیم بدون واسطه. اینکه اصلا نکته استحاله دور در همین هست.

ولی اگر آمدید گفتید مطلق قطع در موضوع حرمت شرب تتن اخذ شده است. من قطع بحرمة شرب التتن فیحرم علیه شرب التتن، دور پیش نمی آید. مگر قطع به حرمت شرب تتن توقف دارد بر وجود واقع؟ خب ممکن است این قطع به نحو جهل مرکب باشد. مگر قطعی که به نحو جهل مرکب است توقف دارد بر وجود واقع؟ اگر واقع موجود بود که جهل مرکب نمی شد. قطع به یک شیء توقف بر وجود آن شیء واقعا ندارد، کما فی الجهل المرکب. پس توقف پیدا می مند حرمت شرب تتن بر قطع مکلف به حرمت شرب تتن، اما قطع مکلف به حرمت شرب تتن توقف بر واقع حرمت شرب تتن ندارد. پس دور کجا بود.

این اشکال هم در کلام محقق اصفهانی هست و هم در کلام حضرت امام هست. امام ره که صریحا نظرشان را انتخاب کرده اند، فرموده اند اخذ القطع بالحکم تمام الموضوع لنفس الحکم لیس فیه ایّ محذور. وقتی علم مصیب را موضوع قرار نمی دهی مطلق قطع را موضوع قرار می دهی هیچ محذوری ندارد.

محقق اصفهانی وبعضی آقایان دیگر مثل آقای صدر و صاحب منتقی الاصول بجای دور یک محذورهای دیگری درست کرده اند که مجموعا سه تا محذور می شود، که به نظر ما این سه محذور هیچکدام تمام نیست.

محذور اول: گفته اند یلزم محذور الخلف بنظر القاطع. چطور؟ گفته اند قاطع واقع را با قطع نظر از قطع خودش ثابت می بیند. اگر به یک شخصی بگوئید شما تا قطع پیدا نکنی که زید می آید زید نمی آید. لطفا قطع پیدا کن زید می آید بعد زید مثل برق حاضر می شود. می گوئید آقا من قطعم نمی آید من چه جور قطع پیدا کنم به مجیء زید، با اینکه می بینم مجیء زید توقف دارد بر قطع من؟ کسی که قطع پیدا می کند به یک مطلب، آن مطلب را ثابت می بیند حتی با قطع نظر از خودش. اگر به او بگویند لایحصل الواقع الا فی طول قطعک، قطعش مثل برف آب می شود می روی توی زمین.

خیلی حرف متینی است، ولذا گفته اند این می شود خلف به نظر قاطع. چون قاطع واقع را در رتبه سابقه از قطعش می بیند، اگر بنا باشد این قاطع ملتفت بشود که واقع در رتبه لاحقه بر قطعش هست یلزم الخلف، یلزم به نظر قاطع که آن چیزی که با قطع نظر از قطعش ثابت است در طول قطع و به برکت قطع ثابت بشود. می شود خلف به نظر قاطع.

اقول: می گوئیم این کلام شما انصافا حکیمانه است ولی به یک شرط، به شرط اینکه این قاطع خودش ملتفت باشد به اینکه این حکم جزما أو احتمالا توقف دارد بر قطع خود این آقا. اگر قاطع جازم باشد یا احتمال بدهد این حکم شرعی حرمت شرب تتن متوقف است بر قطعش، بله امکان ندارد قطع پیدا کند. شک هم همین است، به یک آدمی اگر بگویند تا تو شک نکنی در وجود زید شک نکنی در مجیء زید، زید نمی آید، می گوید کاری کردید که شک من هم نمی آید. چون وقتی من می دانم که تا وقتی من شک نکنم زید نمی آید خب شک نمی کنم.

اما بحث ما که در اینجا نیست. بحث ما در آن قاطعی است که فکر می کند واقع به طور مطلق ثابت است. قاطعی است که فکر می کند شرب تتن به قول مطلق حرام است. منتهی شارع می گوید ما برای چی شرب تتن را به طور مطلق حرام کنیم؟ فرض کنید شارع اینجور می گوید که ادله کسانی که می گویند شرب تتن حرام است بررسی کردیم دیدیم همه اش ادله ناتمامی است، مثلا گفته اند شرب تتن اسراف است. این حرفها چیست؟ یا گفته اند اضرار به نفس است. حالا در مراحل عادی اضرار به نفس معتدبه نیست والا چای خوردن ما هم اضرار به نفس است. خیلی کارها اضرار به نفس است، اگر زیاد هم انجام بدهی که ممکن است منجر به فوت بشود، اما اصلش که حرام نیست. بلکه اصل بعضی کارها سنت هم هست، اما تکرارش موجب جوانمرگی است.

حالا شارع می گوید شرب تتن را برای چی حرام بکنم؟ نمی خواهم حرام کنم. اما کسی که قطع دارد شرب تتن بر او حرام است ما شرب تتن را بر او حرام می کنیم. ولی خود قاطع این توقف حرمت را بر قطع نمی داند، او خبر ندارد از این توقف ثبوت حرمت شرب تتن بر قطعش به حرمت. او فکر می کند نه این حرمت ثابت است با قطع نظر از قطعش. این چه اشکالی دارد؟ خلف به نظر قاطع پیش نمی آید.

پس این محذور اول تمام نیست. یقع الکلام فی المحذورین الآخرین که آنها هم به نظر ما تمام نیست. انشاءالله روز چهارشنبه بررسی می کنیم.